

The Four-Dimensional Dialectic of Transition to Regional Convergence: A Case Study of Western Asia

Received: 2022-06-30

Accepted: 2022-09-09

Hadi Masoumi Zare *

The issue of convergence of nations has an old history, but a scientific study of the problem began after World War II in studies of international relations, particularly regional studies. The question is why west Asian countries fail to move toward regional convergence. The research hypothesis is that successful convergence in West Asia is owed to a four-dimensional model, which can fill all the present gaps and prepare the ground for convergence among regional players. The model involves four elements: insight (doctrinal), motivation, structure, and the acting environment of the players. With drawing a distinction between the world of the player's cognitions and the world of their personal characters, which spring from other psychological factors such as feelings, experiences, emotions, and interests, this model seeks to shed light on both "human-centric" origins that affect in the actions of regional players because of the predominance of agential components over structural components in the West Asian region and in parallel with the study of environmental and structural elements.

Keywords: regional convergence; West Asia; insight-based sources; motivational sources; structural sources; environmental sources.

* PhD, Middle Eastern Studies, University of Tehran, Tehran, Iran (mh.masomi@gmail.com)



دیالکتیک چهاربُعدی گذار به هم‌گرایی منطقه‌ای

نمونه‌ی مطالعاتی غرب آسیا

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۹

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۶/۱۸

هادی معصومی زارع^۱

مسئله‌ی هم‌گرایی ملت‌ها اگرچه سابقه‌ی دیرینه‌ای دارد، با این حال توجه علمی به این موضوع و تعقیب آن به‌مثابه یک کوشش علمی، پس از جنگ جهانی دوم و در مطالعات مرتبط با حوزه‌ی روابط بین‌الملل و پس‌از آن به‌طور ویژه در حوزه‌ی مطالعات منطقه‌ای دنبال شده است. سوال این است که ناکامی کشورهای غرب آسیا در سودهی به هم‌گرایی منطقه‌ای از کجا ناشی می‌شود؟ فرضیه‌ی تحقیق این است که توفیق هم‌گرایی در غرب آسیا در گرو یک الگوی چهاربُعدی است که بتواند تمامی خلائای موجود را پوشش داده و زمینه‌های لازم برای گذار به هم‌گرایی را میان بازیگران منطقه فراهم آورد. این الگو دربرگیرنده‌ی چهار ساحت: بینشی (اعتقادی)، انگیزشی، ساختاری و محیط کنش‌گری بازیگران است و با تمایزگذاری میان جهان شناخت‌های بازیگر با جهان انگیزه‌ها و ویژگی‌های شخصیتی ایشان، که از دیگر مولفه‌های روانی هم‌چون احساسات و تجارب و عواطف و منافع سرچشمه می‌گیرند، می‌کوشد تا به‌دلیل غلبه‌ی مولفه‌های کارگزارانه بر مولفه‌های ساختاری در منطقه‌ی غرب آسیا و به‌موازات بررسی مولفه‌های محیطی و ساختاری، بر هر دو سرمنشاء «انسان-محور» تاثیرگذار در کنش‌های بازیگران منطقه‌ای پرتو بتاباند.

کلیدواژه‌ها: هم‌گرایی منطقه‌ای، آسیای غربی، منابع بینشی، منابع انگیزشی، منابع ساختاری، منابع محیطی.

دیالکتیک چهاربُعدی گذار به هم‌گرایی منطقه‌ای...

۱. دکتری مطالعات خاورمیانه دانشگاه تهران، تهران، ایران. (Mh.masomi@gmail.com).

مقدمه

مساله واگرایی (Disintegration) و هم‌گرایی (Integration) میان جوامع و ملت‌ها اگرچه سابقه‌ی بسیار دیرینه‌ای دارد و از گذشته تاکنون در مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی بعضی از جوامع بشری عملاً تحقق یافته است، با این حال توجه علمی به این موضوع و تعقیب آن به‌مثابه یک کوشش علمی، تنها در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم و در مطالعات مرتبط با حوزه‌ی روابط بین‌الملل، و سپس به‌طور ویژه در حوزه‌ی مطالعات منطقه‌ای دنبال شده است.

موضوع هم‌گرایی از سال‌های میانی دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی، در چارچوب منطقه‌گرایی در اروپای غربی به‌عنوان یکی از پرکاربردترین مفاهیم در مکتب لیبرالیسم در روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار گرفت. از درون این مکتب توسط نظریه‌پردازان شهیرش هم‌چون کارل دویچ، دیوید میتزانی و ارنست هاس؛ و در قالب الگوهای نظری هم‌چون فدرالیسم، رهیافت ارتباطات و کارکردگرایی، به ساحت نظری روابط بین‌الملل تسری پیدا کرد (Michelmann, ۱۹۹۴، ص. ۱۴).

هم‌گرایی عموماً به‌عنوان یک رویکرد و فراتر از آن، «دستورالعمل سیاسی» برای ایجاد اقترب و همبستگی میان واحدهای مختلف سیاسی در عرصه‌ی بین‌الملل - به‌ویژه دولت‌ها - با کاستن از اقتدار شخصی خود و بخشیدن آن به نوعی از اقتدار جمعی و مرکزی، به‌منظور ایجاد نوعی از ثبات و آرامش و صلح در عرصه‌ی بین‌الملل و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفته است (قوام، ۱۳۸۴، صص. ۴۲-۶۴ و مشیرزاده، ۱۳۸۸، صص. ۳۹-۶۴).

به‌مرور زمان، مساله هم‌گرایی با تنزل از جایگاه خود در سطح مطالعات روابط بین‌الملل و کار بست‌پذیری در الگوهای جغرافیایی جزئی‌تر هم‌چون الگوی منطقه‌ای، ملی و درون ملی، مرز دانش‌های مختلف هم‌چون مطالعات منطقه‌ای، جامعه‌شناسی سیاسی، امنیت ملی و ... را نیز درنوردیده و خود را به‌عنوان یک موضوع بنیادین در این علوم تحمیل نموده است. در نتیجه می‌توان الگوهای هم‌گرایی را در سطوح چهارگانه‌ی: «درون ملی» (میان بازیگران فرو ملی)، «ملی»، «منطقه‌ای» و «بین‌المللی» و در حوزه‌های مختلف حیات بشری (سیاسی، اقتصادی، امنیتی، اجتماعی، فرهنگی و...) پی جست.

به‌عنوان نمونه در حوزه‌ی مطالعات منطقه‌ای و منطقه‌گرایی، تلاش‌های توامان تئوریک و عملی برای هم‌گراسازی و منطقه‌گرایی کشورهای اروپایی که از اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ و در قالب «بازار مشترک اروپایی زغال‌سنگ و فولاد» آغاز گردیده بود، در دهه‌ی ۱۹۹۰ به سرانجام



رسید و در نتیجه حتی از رشته‌ی روابط بین‌الملل - که به دنبال هم‌گراسازی تمامی واحدهای سیاسی نظام بین‌الملل بود - زودتر به توفیق انجامید (Wiener & Diez, ۲۰۰۹).

بیش از دو دهه تجربه‌ی موفقیت‌آمیز اتحادیه‌ی اروپا در تفوق مطلوب بر مشکلات و چالش‌های پیش رو و هم‌افزایی توان خود با انباشت قدرت در نهادی فراملی و با رویکرد هم‌گرایی همه‌جانبه، خود به مثابه مشوق و کاتالیزوری مهم در جهت‌دهی سایر کشورها و قدرت‌های جهان در روی‌آوری به فرایندهای هم‌گرایی منطقه‌ای و در نهایت تلاش برای دستیابی به منطقه‌گرایی عمل نموده است.

ظهور اتحادیه‌های منطقه‌ای هم‌چون آ.سه.آن شانگهای، اتحادیه‌ی آفریقا، سارک، شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه‌ی همکاری‌های منطقه‌ای حاشیه‌ی اقیانوس هند، و ... - با صرف‌نظر از میزان کامیابی هر یک در وصول به اهداف ازپیش‌تعریف‌شده - به‌خوبی نشان از اهمیت و نقش تجربه‌ی نسبتاً موفق الگوی هم‌گرایی اروپای غربی و دیگر عوامل موثر هم‌چون تهدیدات مشترک منطقه‌ای، مسائل زیست‌محیطی، فرایند جهانی‌شدن، پایان دوران جنگ سرد و ... در تشویق دیگر بازیگران به هم‌گرایی منطقه‌ای و الگوی منطقه‌گرایی داشته است (Preusse, ۲۰۰۴، ص. ۹ و Brauch, ۲۰۰۸، ص. ۴۰۳).

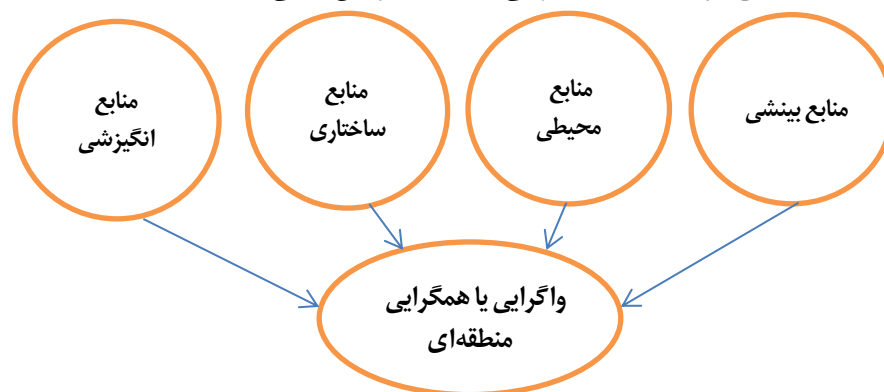
در این پژوهش می‌کوشیم تا به‌طور ویژه زمینه‌ها، اسباب و عوامل تحقق فرایند گذار به هم‌گرایی میان بازیگران منطقه‌ای را مورد مطالعه قرار داده و از رهگذر توجه به تحولات جهان تعین، عوامل بنیادین در برساخته شدن الگوی هم‌گرایی و تحول و تطوّر این الگو را میان این قبیل بازیگران به بحث بگذارد. پرسش اصلی پژوهش این است که به‌راستی هم‌گرایی منطقه‌ای میان بازیگران سیاسی در آسیای غربی چگونه و با کدامین الگو و مدل امکان‌پذیر است؟ فرضیه تحقیق این است که اساساً هم‌گرایی در منطقه‌ی آسیای غربی در گرو شکل‌گیری یک الگوی چهاربُعدی است که تمامی ساحت‌های ضروری برای گذار به این پویا را پوشش دهد. نخست، منابع کارگزارانه است که به منابع «بینشی» و «انگیزشی» تقسیم می‌شوند. دوم منابع ساختاری است که به دوگانه‌ی «ساختار درون منطقه‌ای» (شامل ساختار درونی کشورها و ساختار رژیم‌های منطقه‌ای) و «ساختار نظم بین‌المللی» اشاره دارد؛ و در نهایت منابع تأثیرگذار محیطی است که این نیز به‌نوبه‌ی خود شامل منابع محیط «درون منطقه‌ای» و «برون منطقه‌ای» خواهد بود. در این تحقیق به‌طور ویژه با توجه به ویژگی‌ها و شاخصه‌های خاص منطقه‌ی غرب آسیا و غلبه‌ی عناصر کارگزاری بر منابع ساختاری سیاست‌سازی در این منطقه، تأکید ویژه‌ای بر دو بُعد منابع بینشی و انگیزشی شده است.



۱. تبیین الگوی نظری پژوهش

چارچوب نظری پژوهش‌های مرتبط با حوزه‌های عینیت‌گرا، گذرگاه و پلی است میان جزیره‌ی انتزاعیات تحقیق با داده‌های برآمده از جهان واقع، که در فرایندی هم‌افزا و تکامل‌بخش و دوسویه، به توجیه و هدایت تحولات «جهان تعین» پرداخته و گاه خود با آن محک می‌خورند. ساختار تئوریک مباحث حوزه‌ی علوم اجتماعی ضمن سامان‌بخشی به فهم خواننده از حوادث و رویدادهای «به‌ظاهر غیرمرتبط»، به رازگشایی از ابهامات رفتاری و معنابخشی به کنش‌های بازیگران انسانی می‌پردازد. هدایت آگاهانه‌ی تلاش‌های هم‌گراسازانه و نیز درک و فهم روندهای هم‌گرایانه نیز از این مهم مستثنا نبوده و نیاز مبرمی به یک چارچوب نظری دارند. نویسندگان بر این باور است که الگوی ذیل تحت‌عنوان «الگوی چهاربُعدی گذار به هم‌گرایی» می‌تواند به‌خوبی پاسخ‌گوی کیفیت گذار به فرایند هم‌گرایی میان کنش‌گران حکومتی و غیرحکومتی موجود در یک منطقه باشد؛ رهیافتی که نسبت به دو قالب نظری فوق، به‌نحو کامل‌تر و منسجم‌تری می‌تواند توجیه‌گر زمینه‌ها و عوامل کنش‌های هم‌گراساز میان طرف‌های مربوط باشد.

۱. منابع بینشی موثر در ایجاد فرایندهای هم‌گرایی و واگرایی (منظومه نظری، گفتمانی، هویتی، اعتقادی و ایدئولوژیک رهبران و بازیگران)؛
۲. منابع انگیزشی موثر در ایجاد فرایندهای هم‌گرایی و واگرایی (مولفه‌های شخصیتی، هم‌چون: احساسات، عواطف، انفعالات درونی و منافع نخبگان و رهبران)؛
۳. منابع ساختاری موثر در ایجاد فرایندهای هم‌گرایی و واگرایی (اقتضائات ساختار سیاسی، اقتصادی و امنیتی فروملی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی)
۴. منابع محیطی موثر در ایجاد فرایندهای هم‌گرایی و واگرایی، شامل:
 - ۴/۱. منابع مرتبط با محیط داخلی هر بازیگر؛
 - ۴/۲. منابع مرتبط با محیط خارجی (منطقه‌ای و بین‌المللی).



نمودار شماره ۱: الگوی نظری پیشنهادی گذار به هم‌گرایی بازیگران منطقه‌ای

روشن است که الگوی ارائه شده دربرگیرنده‌ی هر سه ساحت کارگزاری (بینشی و انگیزشی)، ساختاری و محیط کنش‌گری بازیگران سیاسی بوده و با تفکیک میان «جهان شناخت‌ها»ی بازیگر با «جهان انگیزه‌ها» و ویژگی‌های شخصیتی وی (شامل احساسات، تجارب، عواطف، منافع شخصی و حزبی و ...) می‌کوشد تا بر هر دو سرمنشاء «انسان-محور» تاثیرگذار در رفتارها و کنش‌های بازیگر انسانی پرتو بتابد. با این حال، نکته‌ی قابل تامل آن است که دعوای مشهور اصالت «ساختار-کارگزار-محیط» را موضوع خود ندانسته و متکفل بررسی اصالت یا محوریت هیچ یک از این اضلاع سه‌گانه نخواهد شد.

مراد از «کارگزار» در این پژوهش صرفاً بازیگران رسمی دولت-ملت‌ها نیست، بلکه شامل بازیگران غیرحکومتی^۱ و غیررسمی موثر در فرایند تحولات منطقه‌ای نیز می‌شود؛ لذا دایره‌ی کارگزاری به این طیف از کنش‌گران نیز تعمیم یافته و رهبران جنبش‌های سیاسی-اجتماعی، گروه‌های تروریستی، رسانه‌های غیررسمی و غیروابسته به دولت‌ها، مراکز مطالعاتی مستقل، جنبش‌های مقاومت و آزادی‌بخش، نهادهای دینی و ... را نیز دربر می‌گیرد.

کارگزاری مورد اشاره در منطقه، گاهی از هم‌سویی با ساختارهای سیاست منطقه‌ای برخوردار بوده، و گاهی نوعی تقابل کامل با اقتضانات ساختاری و ساختار منافع بازیگر را نمایندگی کرده است. در مواردی نیز می‌توان رابطه‌ی نسبی میان ساختار و کارگزار و عدم هم‌سویی یا تقابل کامل فی‌مابین ایشان را مشاهده نمود. در نتیجه کارگزاری در منطقه‌ی غرب آسیا ضرورتاً موظف به سیاست‌سازی ذیل اقتضانات ساختاری نخواهد بود. به مصادیق متعددی از این تقابل اشاره خواهیم کرد.

یکی از مساله‌های تحقیق این است که اساساً آیا در مقام واقع و عمل، امکان تفکیک این چهار منبع موثر در هم‌گرایی وجود دارد و آیا می‌توان برای هر یک، حوزه‌ی نفوذ مستقلی از دیگری تعریف نمود؟ آیا منابع کارگزارانه و محیطی، به‌نوعی متأثر از ساختارهای حاکم بر محیط منطقه‌ای نیستند؟ به باور نویسنده، اعتقاد به «جبر ساختاری»، یکی از بزرگ‌ترین اشتباهاتی است که باید نسبت به آن هوشیاری کامل داشت. این جبر، هم از منظر فلسفی مردود است و هم با تجارب حیات بشری سازگاری ندارد؛ در نتیجه، باید آزادی عمل نسبی -



اگرچه نه مطلق - برای کارگزاران انسانی در نظر گرفت. هم‌چنین باید نقش خطا و اشتباه محاسباتی انسانی یا حتی رویدادهای از پیش طراحی نشده در بروز برخی از تحولات محیطی موثر بر هم‌گرایی یا واگرایی بازیگران منطقه‌ای را نیز پذیرفت.

در نهایت باید دقت کرد که توجه به هر یک از چهار فاکتور مذکور و ادعای نقش‌آفرینی هر یک در تحولات منطقه‌ای (و از جمله هم‌گرایی یا واگرایی منطقه‌ای) به معنای نقش انحصاری و تامه‌ی آن در شکل‌گیری یک‌روند، رویکرد و یا حتی تحول و رویداد خاصی نخواهد بود؛ بلکه مدعا آن است که در شکل‌گیری هر روند یا تحولی، یک یا هر چهار عنصر مورد بحث در «الگوی چهاربُعدی گذار به هم‌گرایی» و با صرف‌نظر از میزان شدت و ضعف تاثیربخشی هر کدام از آن‌ها نقش‌آفرینی می‌کند. به‌دیگر بیان، می‌توان عناصر یادشده را به‌عنوان منابع موثر در فرایند هم‌گرایی (با صرف‌نظر از حالت تجمیعی یا انفرادی) مورد نظر داشت. اگرچه به‌طور طبیعی هم‌گرایی ریشه‌دار و مستمر، عموماً از ترکیب بیش‌ترین تعداد مولفه‌های چهارگانه‌ی فوق‌یا تمامی آن‌ها پدید می‌آید. البته روشن است که امکان نقش‌آفرینی انحصاری تنها یکی از چهار فاکتور یادشده در سودهی به‌پوش هم‌گرایی را نمی‌توان انکار کرد. با این حال، بحث از هر یک از عناصر ذیل صرفاً به معنای اشاره به نقش‌آفرینی احتمالی هر عنصر (به‌نحو موجه‌ی جزئی‌ه یا کلیه) در یک تحول و پوش سیاسی است و در نوشتار جاری سطح تاثیرگذاری آن مورد بحث نخواهد بود.

۲. تطبیق الگوی نظری پژوهش بر محیط سیاسی - امنیتی غرب آسیا

۲.۱. منابع کارگزارانه

در الگوی نظری مورد نظر این پژوهش، در بررسی مناسبات و کنش‌های بازیگران منطقه‌ای در کنار فاکتورهای ساختاری و محیطی تلاش شده است تا با رویکردی فلسفی، معرفت‌شناسانه و روان‌شناسانه، به نقش عنصر انسانی (کارگزار) توجه شود. تئوری حاضر بر این باور است که برای شناخت کیفیت تاثیرگذاری بازیگر سیاسی بر محیط پیرامونی و حوزه‌ی نفوذش باید کیفیت شکل‌گیری «فعل ارادی» انسان را واکاوی نمود.

موجود انسانی، مرکب از روح (نفس) و جسم است؛ برآیند نهایی تعاملات متقابل میان این دو، در نهایت به پدیدآمدن فعل ارادی انسان مختار می‌انجامد. در نتیجه، در صدور هرگونه کنش اختیاری و ارادی انسانی (در معنای دقیق فلسفی آن) هر دو قوه‌ی نفسانی و جسمانی انسان و هر دو بُعد بینشی و انگیزشی دخیل‌اند (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸ق، صص. ۲۹۹-۳۰۰؛ همو، ۱۳۷۵، ص. ۲۷۲ و طباطبایی، ۱۳۵۹، ص. ۴۶۷).

در اهمیت نقش کارگزارانه به این نکته باید توجه کرد که برخلاف بازیگران قدرتمند امروزی در مناطقی چون اروپا و پیمان «نفتا»^۱ واقعیت‌های خاص مرتبط با ساخت سیاسی و اجتماعی منطقه‌ی غرب آسیا نشان‌گر آن است که در سیاست‌سازی‌ها و خطمشی‌گذاری‌های بازیگران سیاسی این منطقه، ساحت کارگزارانه از نقش برجسته‌تر (و گاه «هژمون») نسبت به حوزه‌ی ساختاری برخوردار است؛ از همین رو وزن نقش‌های انسانی در طرح‌ریزی استراتژی‌ها و تحلیل آن‌ها بسیار ثقیل است. فقدان ساختارهای تکثرگرا، شیوع نظام‌های استبدادی و در نهایت فرهنگ خودرایی و خودمحوری موجود در منطقه را می‌توان زمینه‌ساز تفوق نسبی و بلکه رایج عنصر کارگزارانه بر عناصر محیطی و ساختاری عنوان کرد. در نتیجه، در شناخت صحیح تحولات چنین منطقه‌ای، غفلت از نقش کارگزار یا کم‌توجهی به آن می‌تواند به شدت گمراه‌کننده باشد.

سخن از تاثیرگذاری متغیرهای فردی (بینشی-انگیزشی) تصمیم‌گیرندگان و رهبران در شکل‌دهی به خطمشی‌ها و سیاست‌گذاری‌های کلان است که به‌ویژه در فرض غلبه‌ی متغیرهای فردی بر متغیرهای ساختاری و رویه‌های سازمانی و برخورداری کارگزاران از موقعیت، نفوذ و اقتدار فائده، می‌تواند تعیین‌کننده‌ترین عامل در اتخاذ سیاست‌ها باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱، ص. ۷۰). اگرچه فروکاهش و منحصرسازی عوامل موثر در تحقق فرایند هم‌گرایی به متغیر فردی، سطحی‌نگری و نوعی ساده‌سازی منابع تغییر اجتماعی-سیاسی است، اما در حال نمی‌توان نقش «جزئیتی» این عامل را نادیده گرفت. در نتیجه در موضوع پژوهش جاری نیز در کنار تمامی عوامل موثر در بروز فرایند هم‌گرایی باید متغیرهای کارگزارانه را نیز رصد نمود و به نقش آن توجه کرد. تجربه‌های تاریخی نیز تا اندازه‌ی زیادی قدرتمندبودن متغیرهای فردی در نظام تصمیم‌گیری بازیگران موجود در منطقه‌ی غرب آسیا و شمال افریقا را تایید می‌کنند.

به‌عنوان نمونه، نقش کارگزاران حاکم در کشورهای عربی جنوبی حاشیه‌ی خلیج فارس، و به‌طور خاص حکام سعودی، در قطع روابط دیپلماتیک با ایران از اهمیت شایانی برخوردار است. تلاش‌های یک‌جانبه‌ی بارزانی برای تاسیس کشور کردستان عراق و دامن‌زدن به تجزیه‌ی عراق، بیش از آن که حاصل خرد جمعی بازیگران کردی عراق و مبتنی بر مصالح



واقعی کرده‌های این کشور باشد، ریشه در نقش متفوق بارزانی (آرمان‌ها، ذهنیت‌ها، منافع و خوانش شخصی وی در بیش از شصت سال مبارزه برای نوعی الگوی امت‌محور پان‌کردی) حکایت دارد. بهترین دلیل بر این مدعا را باید مخالفت برخی از جناح‌های کردی در داخل منطقه‌ی اقلیم (هم‌چون جنبش تغییر و حزب اتحاد اسلامی) با استقلال کردستان در شرایط کنونی عنوان کرد.

در ادامه هر یک از دو مولفه کارگزارانه‌ی هم‌گرایی مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۲.۱.۱. منابع بینشی

حوزه‌ی بینشی انسان عموماً از مولفه‌های متکثری هم‌چون شناخت‌ها، اعتقادات، برداشت‌ها، باورها، فرهنگ‌ها، سنن، پیش‌فرض‌ها، جهان‌بینی، مبانی پارادایمی، نظام فکری، نگرش‌ها و رویکردهای نظری، نمادها، اسطوره‌ها و ارزش‌ها برساخته می‌شود. هر یک از این مولفه‌های بینش‌ساز، بر تحریک و تشویق قوای جسمی از سوی قوه‌ی نفسانی جهت تحقق یک کنش خاص و انتخاب هر یک از گزینه‌های کنشی پیش رو، تاثیر ژرفی دارند. به‌طور طبیعی لایه‌های سیاسی مرتبط با این حوزه، کارویژه‌ی رشته‌هایی چون کلام سیاسی و فرهنگ اجتماعی است.

نگرش هر بازیگر سیاسی و نحوه‌ی نگرستن آن به خود و جهان خارج (و ازجمله محیط کنش‌گری سیاسی خود و بازیگران فعال در آن) مهم‌ترین و بنیادی‌ترین رکن در طیف مولفه‌های بینشی است و ازجمله‌ی عوامل و فاکتورهای بسیار موثر در تصمیم‌سازی سیاسی و جهت‌دهی به ماهیت تفسیر بازیگر از خود و دیگران و تحدید ماهیت کنش‌های بازیگر به شمار می‌آید؛ در نتیجه، اتفاق نظر بر سطح مشترکی از آن، پیش‌نیاز هرگونه وفاق و تقارب سیاسی بوده و در میان عناصر بینشی موثر در گذار به پویای هم‌گرایی اجتناب‌ناپذیر است.

بینش هر کنش‌گر سیاسی در درجه‌ی نخست متأثر از مولفه‌های مذکور و -البته احتمالاً در موارد زیادی- هم‌چنین از مولفه‌های انگیزشی او اشراب می‌شود. نگرش‌ها ضمن سودهی به نحوه‌ی نگرستن بازیگر به هستی و خود و دیگران، در نهایت ماهیت کنش و واکنش در قبال پدیده‌های هستی و ازجمله هستی اجتماعی و سیاسی را برای بازیگر معنا می‌بخشند (Sears، ۲۰۰۳، صص. ۴۷۷-۴۹۲). البته به‌طور طبیعی نمی‌توان نقش تجربه‌ی یک بازیگر در خصوص پدیده‌های مختلف را در شکل‌دهی به نگرش‌ها، و در پی آن کنش‌ها و واکنش‌های وی نادیده گرفت. تجربه‌های متفاوت بازیگران از شرایط اجتماعی و سیاسی متفاوت می‌تواند موجد نگرش‌ها و قضاوت‌های متمایز ایشان در قبال موضوعات و شرایطی یکسان باشد.

در نتیجه، نگرش‌های بازیگر-جدا از حالت تشکیکی‌شان- عموماً ترکیبی از ابعاد شناختی و احساسی‌ای است که چیستی و چگونگی کنش را توجیه و تبیین می‌نمایند. در هر صورت با صرف نظر از ریشه‌ها و فاکتورهای مولد نگرش‌های یک بازیگر سیاسی، نوع و ماهیت نگرش هر بازیگری می‌تواند بسته به شرایط خاصی که وی در آن تنفس می‌کند، رفتارها و واکنش‌های خاصی را ایجاد و بازتولید کند. اهمیت این مساله در شناخت چرایی باورمندی و کنش‌گری بازیگران، منجر به پیدایش زمینه‌ی علمی با نام «مطالعه نگرش‌ها» (Study of Attitudes) در حوزه علوم اجتماعی شده است (ر.ک: Bohner & Wänke, 2002).

با گذار از حوزه‌ی تئوریک و عطف نگاه به حوزه‌ی تحولات میدانی و جهان واقع، می‌توان بر خردرداری کارگزاران سیاسی از منظومه‌های بینشی متفاوت و البته گاه متضاد (دینی، ایدئولوژیک و ...) را یکی از مهم‌ترین دلایل ممانعت گذار به هم‌گرایی در منطقه‌ی غرب آسیا طی چند دهه‌ی گذشته عنوان نمود. به عنوان نمونه، رصد تاریخچه‌ی یک صد ساله‌ی اخیر در منطقه بیانگر آن است که کارگزاران منطقه‌ای، هر یک به منظومه‌ی بینشی متفاوتی تعلق و انتساب دارند و بالطبع این تعلقات متمایز، اقتضائات خود را بر سیاست‌سازی این بازیگران تحمیل کرده است. نمونه‌هایی از این تکرر بینشی را می‌توان به شکل ذیل فهرست نمود:

- منظومه‌ی بینشی دولت-ملت‌گرا-امت‌گرا (در قالب الگوهای دولت ملی در تقابل با الگوهای امت‌گرا هم‌چون امت اسلامی، امت مستضعفین، امت کارگری، امت عربی، امت فارسی، امت کردی و امت ترکی و ...):
- منظومه‌ی بینشی متخاصم سکولار-سکولار (با محوریت تقابل مارکسیسم-لیبرالیسم در قالب دو قطب شوروی سابق و ایالات متحده):
- منظومه‌ی بینشی اسلامی-یهودی (با محوریت تقابل رژیم اسرائیل و جهان اسلام):
- منظومه‌ی بینشی سکولار-اسلام‌گرا (با محوریت ایران و برخی متحدان فروملی هم‌چون حزب الله لبنان، گروه‌های مقاومت فلسطین، برخی جریان‌های اخوان المسلمین و برخی از گروه‌های مقاومت عراقی در مقابل دیگر بازیگران منطقه):
- منظومه‌ی بینشی شیعی-سنی (با محوریت تقابل ائتلاف سعودی و ائتلاف ایران).

طبیعی است که تعلق خاطر کارگزاران سیاسی به ساحت‌های گفتمانی و بینشی متفاوت می‌تواند نقش مهمی در اختلاف ماهوی خط‌مشی‌ها و راهبردهای ایشان ایفا نماید. البته روشن است که صرف تکرر بینشی الزاماً به تضاد و اصطکاک نمی‌انجامد؛ بلکه در مقابل فعال شدن گسل‌های بینشی و نگاه ایجابی-سلبی به «خود-دیگری»، زمینه و بستر مناسب



برای واگرایی میان بازیگران را در فضای غلبه‌ی کارگزار بر ساختار فراهم می‌سازد. منظومه‌ی بینشی هر کارگزاری در منطقه (با صرف نظر از آن که به مرحله‌ی برساختن متقابل با ساختار رسیده باشد یا خیر) بر سازه‌ای گفتمانی بنا شده است که به‌طور طبیعی به قرائت‌ها و تفاسیر متفاوتی از دیگر کارگزاران می‌انجامد. حال اگر ساختارهای سیاسی، مغلوبه‌ی منازعه‌ی ساختار-کارگزار باشند؛ هنجارها، ارزش‌ها، قرائت‌های نظری، گفتمان‌ها و در یک کلام جغرافیای ادراکی کارگزار به عنصر تعیین‌کننده‌تر و گاه حتی عنصر انحصاری در صُنع سیاست‌ها می‌انجامد. به‌عنوان نمونه، حتی اگر تمامی عوامل موثر در کیفیت کنش‌گری کارگزارانی چون گروه‌های تروریستی تکفیری را نادیده بگیریم، منظومه‌ی بینشی این گروه به‌مثابه موتور محرکه‌ی این جنبش در استمرار سیاست‌های تروریستی این گروه در منطقه کفایت می‌کند. در حقیقت، اساس جهت‌گیری این جنبش‌ها در اتخاذ رویکردهای تروریستی را باید منظومه‌ی بینشی «دگرستیزانه» و مبتنی بر تکفیر، مشرک‌خوانی و مرتدخوانی تمامی غیرباورمندان به هندسه‌ی ارزشی فرقه‌ی خویش عنوان کرد.

کارگزاری حزب‌الله لبنان و گروه‌های مختلف بسیج مردمی عراق، به‌طور خاصی متأثر از جهان‌بینی شیعی ایشان هستند. رهبران جنبش‌های چپ‌گرای فعال در دهه‌های پنجاه تا هشتاد میلادی، به‌طور ویژه‌ای بینش مارکسیستی را چراغ راه سیاست‌های خود قرار می‌دادند. هم‌گرایی رضاخان پهلوی با کشورهای افغانستان، ترکیه و مصر در دوره‌ی سلطنت خود بیش از هر چیز در رویکرد فکری لائیسیتته‌ی دین‌ستیزانه‌ی وی و همتایانش در سه کشور یادشده ریشه داشته است. در نتیجه نقش مولفه‌های بینشی در کنش‌های بازیگران یادشده بسیار پررنگ و تأثیرگذار بوده‌اند. نکته‌ی قابل تاملی که نباید فراموش شود، آن است که این تضادهای گفتمانی در ذیل شرایط فقدان گفت‌وگو و نبود اخلاق ارتباطی در میان کارگزاران مختلف، به تشدید واگرایی در غرب آسیا شدت بخشیده و به‌مثابه دست‌اندازی در برابر هم‌گرایی منطقه‌ای عمل کرده است.

۲.۱.۲. منابع انگیزشی

با گذار از حوزه‌ی بینشی، در ساحت انگیزشی نیز مولفه‌هایی چون انگیزه‌ها، ارجحیت‌ها، احساسات، خلیقات، عواطف، انفعالات، منافع فردی، حزبی و گروهی، ویژگی‌های خاص شخصیتی ژنتیکی و اکتسابی، شیوه و سبک راهبری و ... می‌تواند در پدیدآمدن کنش اجتماعی و سیاسی خاصی تأثیرگذار باشد؛ مساله‌هایی که عمدتاً در رشته‌ی تازه‌تاسیس «روان‌شناسی سیاسی» مورد مطالعه قرار می‌گیرند (Sears, Jervis & Huddy, ۲۰۰۳). البته

پی‌جویی چرایی رفتارهای سیاسی از طریق تفهیم ماهیت، انگیزه، شخصیت و ابعاد روانی و ذهنیتی ایشان، مساله‌ای پرسابقه است که به‌طور صریحی در فلسفه‌ی سیاسی مدرن و در آثار کسانی هم‌چون هابز و ماکیاولی در خصوص بررسی ماهیت سرشت انسانی تجسد یافته است (ر.ک: هابز، ۱۳۸۰).

علی‌رغم آن‌که مطالعه‌ی فاکتورهای انگیزشی حتی در کشورهای مدرن غربی، که ساختارهای قدرتمند سیاسی و اقتصادی عموماً مانع از رفتارهای بی‌ضابطه و خارج از چارچوب توسط نخبگان و کنش‌گران سیاسی می‌شود، نیز مورد اهتمام محققان و متخصصان بوده و به‌عنوان نمونه، بحث‌های گسترده‌ای در خصوصیت نقش ویژگی‌های شخصیتی کندی (Kennedy) در مدیریت بحران اتمی کوبا در سال ۱۹۶۲ صورت پذیرفته است؛ اما به نظر می‌آید در تحلیل مسائل سیاسی کشورهای موسوم به جهان سوم که در آن‌ها ساختارهای سیاسی و اجتماعی به‌طور آشکاری ضعیف‌تر از تاثیر شخصیت‌ها و رهبران سیاسی است، توجه به فاکتورهای انگیزشی، مولفه‌ای محوری و کلیدی در فهم تحولات مرتبط با این بازیگران باشد.

به‌طور طبیعی کارگزار انسانی به‌سختی می‌تواند منتزع از ویژگی‌های فطری انگیزشی خود به کنش‌گری فردی و اجتماعی بپردازد؛ به‌ویژه در فرض غلبه‌ی الگوی کارگزارانه بر الگوهای ساختارمحور، مولفه‌های انگیزشی می‌توانند مجال ظهور و نقش‌آفرینی گسترده‌تر و حیاتی‌تری داشته باشند. به‌عنوان مثال، ویژگی‌های شخصیتی آریل شارون و بنیامین نتانیاهو (هم‌چون تنفر شدید از فلسطینی‌ها، ریسک‌پذیری و روحیه‌ی نظامی‌گرایانه) را می‌توان از عوامل موثر در تشدید سیاست‌های ضدفلسطینی رژیم اسرائیل در پانزده‌سال اخیر عنوان نمود. ازجمله‌ی عوامل موثر در شیفت‌های مکرر در سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پسانقلاب را می‌توان ویژگی‌های شخصیتی روسای جمهور هر دوره عنوان کرد که گاه در برخی از حوزه‌ها تغییرات بنیادین را موجب شده‌اند. روحیه‌ی عرب‌گرایانه‌ی جمال عبدالناصر و صدام حسین و شیفتگی ایشان نسبت به نظریه‌ی برتری نژاد عرب بر دیگر اقوام، یا آنچه از آن به «عروبیّت» یاد می‌شود، در شکل‌دهی به سرشت سیاست داخلی (در قبال شهروندان عرب و غیرعرب مثل کردها) و خارجی (در قبال همسایگان) کشورهای مصر و عراق و اگرایی‌شان از دیگر کشورهای همسایه بسیار مهم ارزیابی می‌شود.

بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که رویکرد تهاجمی و خشن سعودی در دوره ملک سلمان، بیش از هرچیز ریشه در شخصیت بلندپرواز، ماجراجو و قدرت‌طلب محمدبن سلمان



به‌عنوان ولیعهد و وزیر دفاع این کشور دارد. تحلیل‌گران منطقه‌ای، وی را مهندس حمله‌ی این کشور به یمن و نیز بسیج کشورهای عربی علیه ایران و اخیراً کشور قطر عنوان می‌کنند (صحیفه السفیر، محمد بن سلمان... مهندس الحرب ضدّ الیمن، 2015-04-29). یکی از مهم‌ترین دلایل تلاش بن سلمان برای دامن‌زدن به بحران در روابط با قطر، نیاز وی برای قطع حمایت قطر از محمد بن نایف - رقیب داخلی خود بر سر پادشاهی این کشور - است تا راه برای مقهورکردن بن نایف هموارتر گردد (صحیفه رأی الیوم، عبد الباری عطوان، لماذا الشیخ محمد بن زاید الأکثر سعادة بتولی الأمیر بن سلمان ولاية العهد فی السعودیة؟، June 21, 2017). مواضع بسیار تند و بیانات نسنجیده‌ی وی مبنی بر کشاندن جنگ به داخل ایران در گفت‌وگو با خبرگزاری العربیه سعودی، اثبات‌کننده‌ی روحیه و شخصیت یادشده او و نقش‌اش در جهت‌دهی به سیاست خارجی سعودی در منطقه است (موقع العربیه، شاهد اللقاء الكامل لولی ولی العهد السعودی، ۱ مایو ۲۰۱۷). در نتیجه باید بخش مهمی از چرایی تشدید بحران و واگرایی میان عربستان سعودی با قطر و ایران و در نتیجه برساخته‌شدن رژیم‌های امنیتی متعارض در منطقه را نه در منافع ملی سعودی و اقتضائات سیاسی، ژئوپلیتیک، امنیتی و اقتصادی این کشور؛ بلکه در ویژگی‌های شخصیتی و منافع شخصیتی محمد بن سلمان پی‌جست. شایان ذکر است آن‌چه که از آن به‌عنوان ضعف اخلاقی یا استفاده‌ی ابزار از اخلاق یاد می‌شود، در ذیل همین منابع انگیزشی طبقه‌بندی می‌شود و در پژوهش جاری به‌مثابه یکی از منابع انگیزشی تلقی می‌گردد که مانع هم‌گرایی هستند.

۲,۲. منابع ساختاری

یکی از مولفه‌های موثر در حوزه‌ی هم‌گرایی منطقه‌ای، منابع ساختاری هستند. این منابع که در هر دو سطح درون‌منطقه‌ای (ساختار بازیگران فروملی، ملی و منطقه‌ای) و فرامنطقه‌ای (بین‌المللی) تاثیرگذارند، نقش مهمی در کنار دو عنصر دیگر (کارگزاری و محیطی) در تحقق روندهای هم‌گرایانه یا واگرایانه‌ی منطقه‌ای ایفا می‌نمایند.

ویژگی بارز منابع ساختاری آن است که عموماً و نه الزاماً - عنصر هژمون در تعیین روندهای منطقه‌ای و حتی بین‌المللی بوده و سیاست‌گذاری‌های خلاف اقتضائات ساختاری عموماً یا محکوم به شکست نسبی (و حتی کامل) هستند؛ یا هزینه‌های سنگینی را بر بازیگر «چالش‌آفرین» تحمیل می‌کنند. بازیگر چالش‌آفرین، بازیگری است که در جهت مخالف آب شنا کرده و خواستار برهم‌زدن ساختار موجود است؛ در نتیجه، سیاست‌سازی متعارض با ساختار، با اقتضائات «عقل ابزاری محاسبه‌گر» سازگار نیست و چنین رفتاری یا از بازیگران

متهور سر می زند یا از سوی بازیگرانی که دستگاه محاسباتی متفاوت و متمایزی از «عقل ابزاری» رایج دارند. به هر اندازه ساختارهای چهارگانه‌ی فوق (فروملی، ملی، منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای) از استحکام و تعیین‌کنندگی بیش‌تری برخوردار باشند، روند تحولات منطقه‌ای و نیز آینده‌ی مناسبات منطقه‌ای، از ثبات و پیش‌بینی‌پذیری بیش‌تری برخوردار خواهد بود. در هر صورت ساختار سیاسی بازیگران فروملی (حکومتی یا غیرحکومتی) و به‌موازات آن، ساختار حاکم بر دولت-ملت و نهادهای برآمده از آن (به‌عنوان یک کلّ مرکب) در تحدید ماهیت سیاست‌گذاری بازیگر ملی در سطح منطقه و در نتیجه مدل ترتیبات منطقه‌ای (هم‌گرا-واگرا) می‌تواند بسیار تاثیرگذار باشد.

از سوی دیگر، ماهیت کنش‌گری بازیگران فراملی (هم‌چون گروه‌های تروریستی، نهادهای مدنی فراملی و ...) نیز حقیقت مهمی در سودهی به‌پوش‌های واگرایانه و هم‌گرایانه‌ی منطقه‌ای هستند؛ لذا باید به ساختار حاکم بر این نوع بازیگران نیز توجه کافی داشت. در این بین، ساختار منطقه‌ای نیز به‌نوبه‌ی خود اقتضائاتش را بر محیط بین‌المللی، منطقه‌ای و بر حوزه‌ی داخلی بازیگران تحمیل خواهد نمود. در نهایت، ساختار نظم بین‌المللی موجود نیز می‌تواند نقش بسیار تاثیرگذار و حیاتی (و گاهی به‌عنوان عنصر هژمون) در شکل‌گیری فرایند هم‌گرایی یا واگرایی منطقه‌ای ایفا نماید.

۲.۲.۱. منابع ساختاری درون منطقه‌ای

در این میان، ساختار منطقه‌ای موجود در آسیای غربی که بر گسل‌های هویتی-گفتمانی بنا شده است، از مهم‌ترین عوامل واگرایی منطقه‌ای به‌شمار می‌آیند. شاید بتوان مهم‌ترین ویژگی این ساختار و نظم منطقه‌ای برآمده از آن را «تکثر ستیزه‌جویانه» نامید. تلاش برای برساختن یک ساختار جدید مبتنی بر عام‌ترین مولفه‌ی هویتی مشترک میان بازیگران غرب آسیا یا لاقلاً زدایش ویژگی «مجموع-صفر» از بازی و تعامل میان ساختار موجود منطقه‌ای، یکی از پیش‌شرط‌های گذار به هم‌گرایی در منطقه است. روشن است که تکثر به‌تنهایی مانع هم‌گرایی نیست؛ بلکه ماهیت مناسبات میان این بازیگران متکثر (همکاری جویانه-ستیزه‌جویانه) زمینه‌ساز هم‌گرایی-واگرایی است.

پیکربندی فرهنگی متکثر خاورمیانه که بر «ساخت»های متعارض و نه صرفاً متمایز-نژادی، زبانی و مذهبی مبتنا یافته، به‌طور مشخصی تداعی‌گر گفتمان «خرده‌هویت‌جویانه دگرستیزانه» ای است که از اساس، راه را بر تمامی تلاش‌های هم‌گرایانه مسدود خواهد کرد. هویت‌جویی بر اساس خرده‌هویت‌های دینی و مذهبی (شیعی-سنی،



یهودی-اسلامی، مسیحی-اسلامی)، خرده‌هویت‌های نژادی (سامی-آریایی) و در نهایت خرده‌هویت‌های زبانی (فارسی، عربی، ترکی و کردی) ستون خیمه‌ی ساختار منطقه‌ای آسیای غربی است و تمامی حوزه‌های مختلف حیات بشری هم‌چون سیاست و قدرت، امنیت، اقتصاد و ژئوپلیتیک موجود در منطقه از این مهم متأثر می‌شوند. به‌عنوان نمونه، ساختار قدرت و سیاست در بازیگران غرب آسیا (فروملی، ملی و فراملی) بر ساخت‌های «خرده‌هویت‌گرایانه»ی فرقه‌ای، نژادی، مذهبی و زبانی و به‌طور هم‌زمان بر بافتار گفتمان‌های متغایر نظام سازی مردم‌سالار- استبدادی، سکولار-اسلام‌گرا شکل گرفته است. ریشه‌داشتن این ساختار در جزایر خرده‌هویتی متنازع و متخاصم (خرده‌هویت زبانی، خرده‌هویت نژادی، خرده‌هویت مذهبی، خرده‌هویت فرقه‌ای، خرده‌هویت ملی و ...) به پدید آمدن گرایش‌های واگرایانه‌ی گریز از مرکز و منطقه‌سوز (در قالب فرقه‌گرایی، نژادگرایی و تکفیرگرایی) طی چند دهه‌ی گذشته انجامیده است. به‌دیگر بیان، ساخت قدرت و سیاست در منطقه، ماهیتی ایدئولوژیک و متعارض داشته و قطب‌بندی‌های متکثری در حوزه‌های مختلف آن قابل‌شناسایی و مشاهده است. این ساخت سیاسی با شاخصه‌های فعلی آن‌که از بیش از یک‌صدسال پیش بدین‌سو تکوین و تکامل یافته است، به شکل‌گیری بازیگران ناهمگون و بلکه متنافر سیاسی در سطح منطقه انجامیده و در یک تعامل دیالکتیک با آبشخورهای خرده‌هویتی تضادجویانه، به تشدید و تعمیق تمایزات میان بازیگران مختلف منجر و در نتیجه ترتیبات واگرایانه‌ی منطقه‌ای و ساختار منطقه‌ای هم‌سستیز را به ثمر نشانده است.

می‌توان مدعی شد که بخش مهمی از منازعات جاری در منطقه، که مانع اصلی در وصول به هم‌گرایی منطقه‌ای است، ناشی از تحکیم ریشه‌های هویتی «دگرستیزانه» در ساخت سیاسی قدرت در قلمروی داخلی بازیگران منطقه‌ای و تلاش ایشان برای هژمون‌ساختن الگوی خرده‌هویتی خود و مغلوبه‌کردن دیگر خرده‌هویت‌ها در سطح منطقه‌ای بوده است. تسری «ساخت سیاسی خرده‌هویت‌گرای ستیزه‌جو» به حوزه‌ی امنیت، ساختار امنیتی بازیگران این منطقه را مشحون از مولفه‌های مکتب واقع‌گرایی نموده است. اصالت قدرت سخت، غلبه‌ی نگاه امنیتی بر همه‌ی حوزه‌های حیات بشری، بدبینی و عدم اعتماد به مقاصد و نیت‌های دیگر بازیگران منطقه‌ای، اتکای به راهبرد بازی با حاصل جمع صفر، تاکید بر قدرت و منافع گروه هویتی خویش، آنارشی‌بینی محیط منطقه‌ای، عدم اعتقاد به امکان یا لاقول سودمندی همکاری‌های منطقه‌ای و ... از مهم‌ترین شاخصه‌های ساختار واقع‌گرایانه

امنیتی بازیگران فعال در غرب آسیا و رژیم امنیتی حاکم بر آن است. حاکمیت نگرش واقع‌گرایانه‌ی امنیتی به‌ضمیمه‌ی ضعف نظامی و نیازهای تکنولوژیک عمده‌ی بازیگران موجود در منطقه، در نهایت به اتخاذ ترتیبات امنیتی عاریه‌ای و وارداتی متکی به قدرت‌های فرامنطقه‌ای از سوی ائتلافی از بازیگران منطقه منتهی شده است. در نتیجه، بخشی از ساختار امنیتی منطقه‌ی غرب آسیا غیربومی، واگرایانه و قطبی شده است. مسابقه‌ی تسلیحاتی شتابنده، پی‌جویی تسلیحات کشتارجمعی، جنگ‌های متعدد میان بازیگران منطقه‌ای با پیش‌زمینه‌های هویتی-گفتمانی در طی یک‌صدسال اخیر، طراحی و اجرای کودتاهای نظامی، ترورهای مسلحانه‌ی متقابل، حمایت از جنبش‌های تجزیه‌طلبانه و تروریستی در قلمروی دیگر بازیگران ناهم‌سو، عدم وجود ترتیب امنیتی بومی و درون‌زا، انعقاد اتحادهای نظامی با قدرت‌های فرامنطقه‌ای (هم‌چون شوروی سابق، امریکا، روسیه، فرانسه و انگلستان) و در نهایت حضور نظامی فرامنطقه‌ای، از بارزترین شاخصه‌های ساختار امنیتی غرب آسیا است که نشان‌دهنده‌ی نقش حیاتی گفتمان واقع‌گرایی در شکل‌دهی به این ساختار و ترتیبات امنیتی برآمده از آن است.

در چند دهه‌ی اخیر، در منطقه‌ی آسیای غربی شاهد شکل‌گیری نوعی ترتیب امنیتی واگرا در داخل منطقه بوده‌ایم که بر مبنای دوگانه‌ی نژاد و زبان (عرو بیت در برابر ایرانِ فارسی) و مذهب (سنی‌گرایی در برابر محور شیعی - و نه الزاماً شیعه‌گرا - شامل ایران، عراق، سوریه و حزب‌الله لبنان) بوده است که از سوی بخش اعظم محور عربی منطقه (به‌محوریت سعودی، قطر و امارات) و با همراهی نسبی ترکیه و با استعانت از قدرت‌های فرامنطقه‌ای غربی هم‌چنان دنبال می‌شود. ساختار اقتصادی بازیگران منطقه‌ی غرب آسیا نیز به‌نوبه‌ی خود به‌شدت متأثر از اقتضات ساختار سیاسی-امنیتی واگرایانه، مکمل نبودن نیازهای اقتصادی متقابل و نیز شاخصه‌های عام دیگری هستند که تنزل سطح هم‌گرایی منطقه‌ای میان کنش‌گران منطقه و فراتر از آن، تشدید واگرایی و رقابت میان ایشان را تسهیل کرده است. طبیعتاً هیمنه و غلبه‌ی چتر نگاه خرده‌هویت‌گرایانه در حوزه‌ی ساختار سیاسی و نیز نگرش واقع‌گرایانه در حوزه‌ی امنیتی، به کاهش سطح وابستگی متقابل اقتصادی به‌عنوان یک مولفه‌ی دست‌کم زمینه‌ساز در هم‌گراسازی بازیگران منطقه‌ای منجر می‌شود (Capannelli & Kawai, ۲۰۱۴، صص. ۲-۳).

روشن است که بازیگران مختلف همواره می‌کوشند سطحی از موازنه‌ی راهبردی میان مناسبات سیاسی-امنیتی خود با روابط اقتصادی‌شان با طرف‌های دیگر را لحاظ نمایند.



عقلانیت استراتژیک بازیگران عموماً مانع راهبردی شدن تبادلات اقتصادی خود با بازیگران حریف و به‌ویژه دشمن خواهد شد. از همین رو «خصم‌پنداری» متقابل میان بسیاری از کنش‌گران مطرح در منطقه، به سست شدن سطح تعاملات اقتصادی فی‌مابین ایشان و در نتیجه کاهش سطح وابستگی متقابل در درون منطقه خواهد انجامید؛ این امر زمینه‌ی گریز از هم‌گرایی را فراهم خواهد ساخت.

مسالهی مهم بعدی در ساختار اقتصادی غرب آسیا، مسالهی مکمل نبودن اقتصادهای بازیگران است که خود، بیگانگی اقتصادی میان ایشان را نتیجه خواهد داد. تک‌محصولی بودن اقتصاد عمده‌ی بازیگران تاثیرگذار منطقه (به‌جز ترکیه و تا حدودی ایران) مبتنی بر فرآورده‌ی مشترکی به‌نام انرژی، رقابت‌های ساختاری برای کسب سهم بیش‌تر از بازارهای جهانی را تشدید نموده است (Kavoossi, ۲۰۰۰، ص. ۳). طبیعی است که کاهش تقاضا از سوی بازارهای جهانی و تلاش هر بازیگر برای فروش میزان بیش‌تری از فرآورده‌ی تولیدی خود (انرژی) به مشتری‌های فرامنطقه‌ای، نبردی سرد را میان ایشان دامن می‌زند که مانع از هم‌گرایی فی‌مابین ایشان خواهد شد. فراتر از این، بهره‌گیری از نفت به‌عنوان یک حربه برای ضربه‌زدن به ساحت‌های اقتصادی و امنیتی طرف‌های مقابل فروشنده نفت، در تشدید واگرایی‌های منطقه‌ای نقش مهمی داشته است. جنگ نفتی سعودی علیه ایران و عراق، نمونه‌ای از این قبیل جنگ‌های اقتصادی است که در کنار تاثیرپذیری از ساختارهای سیاسی-امنیتی فوق‌الذکر، هم‌چنین از مکمل نبودن نیازهای اقتصادی کشورهای منطقه حکایت دارد که از قضا در تضاد با یک‌دیگر تعریف شده و در نتیجه به وخامت بحران‌های موجود منتج می‌شوند (Cooper, ۲۰۱۱، ص. ۱۰ و Antonopoulos, ۲۰۱۷، صص. ۳-۴).

فاکتورهای مهم دیگری مثل عدم برخورداری از سطح مشترک توسعه‌ی اقتصادی، وابستگی اقتصادی به قدرت‌های فرامنطقه‌ای و دانش‌بنیان و تولیدمحور نبودن اقتصادها نقش به‌سزایی در ساختار اقتصادی واگرایانه‌ی در غرب آسیا داشته است. در این میان، ساختار ژئوپلیتیکی منطقه، که به‌شدت متأثر از نقش‌آفرینی قدرت‌های فرامنطقه‌ای طی دو بیست‌سال اخیر بوده است، به‌نوبه‌ی خود سهم زیادی در ناکام‌گذاشتن طرح‌های هم‌گرایی منطقه‌ای داشته‌اند. تکثر هویتی (مذهبی، نژادی، زبانی و ...) در قلمروی عمده‌ی کارگزاران سیاست منطقه، به عدم انطباق مرزهای جغرافیایی و مرزهای ادراکی-هویتی و در نهایت به بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در کل منطقه انجامیده است. نکته‌ی مهم آن است که تقریباً هر بازیگر منطقه‌ای از سهم هویتی متجانس با خود، در قلمروی حریف یا خصم برخوردار بوده است؛

لذا به راحتی امکان مانور سیاسی و امنیتی در زمین حریف را خواهد داشت. به عنوان نمونه، سوریه بر دو گسل هویتی عربی-کردی و علوی-سنی؛ عراق بر پایه‌ی دوگانه‌ی نژادی عربی-کردی و مذهبی شیعی-سنی؛ ترکیه بر دوگانه‌ی کردی-ترکی و سنی-علوی؛ سعودی، یمن، کویت و بحرین بر الگوی سنی-شیعی؛ لبنان بر دوگانه‌ی مسلمان-مسیحی و شیعی-سنی؛ فلسطین بر گسل هویتی اسلامی-یهودی؛ و در نهایت ایران بر پایه‌ی گسل‌های متعدد مذهبی (شیعی-سنی) و قومیتی (کردی، ترکی، عربی، بلوچی، ترکمن و فارسی) شکل گرفته است که هرکدام می‌توانند مستظهر به یک قدرت فرامنطقه‌ای بوده و اردن را می‌توان تا حدودی از این ساختار مستثنا نمود که البته ایشان نیز از الگوهای خرده‌هویتی دیگری (همچون دوگانه‌ی اسلام‌گرایی-سکولاریسم) رنج می‌برند. به‌طور قطع در شرایط جاری مبتنی بر تخصم‌جویی خرده‌هویت‌گرایانه‌ی موجود در سطح منطقه، تجانس هویتی در قلمروی جغرافیایی بازیگران موجود در منطقه می‌توانست از شدت منازعات کاسته و زمینه‌های لازم برای هم‌گرایی منطقه‌ای را فراهم سازد.

اختلافات مرزی و سرزمینی میان بازیگران منطقه‌ای (به‌ویژه بازیگران منطقه‌ای) از دیگر مولفه‌های ساختار ژئوپلیتیکی غرب آسیا است که واگرایی منطقه‌ای را تشدید نموده است. تقریباً تمامی چهارده کشور موجود در این منطقه دارای اختلافات سرزمینی هستند. اختلافات مرزی میان ایران و عراق، ایران و امارات، ایران و کویت، عراق و کویت، قطر و کویت، عراق و سعودی، سعودی و کویت، سعودی و امارات متحده عربی، عمان و امارات، عمان و سعودی، بحرین و قطر، سوریه و ترکیه، لبنان و فلسطینی‌ها با رژیم اسرائیل و در نهایت کردهای عراق، ترکیه، سوریه و ایران با دولت‌های مرکزی‌شان، نمونه‌هایی از این دست هستند که گاه حتی به منازعات نظامی متقابل انجامیده‌اند (Cohen, 2003, صص. ۳۴۵-۳۴۷).

اختلافات ارضی ایران با امارات در خصوص جزایر سه‌گانه، یکی از مهم‌ترین بهانه‌جویی‌های کشورهای عرب همسایه‌ی جنوبی ایران برای عدم پذیرش هم‌گرایی با این کشور بوده است. این اختلاف از حوزه‌ی ژئوپلیتیکی و جغرافیایی به حوزه‌ی هویتی-گفتمانی تسری یافته و به یک مسأله‌ی حیثیتی و هویتی برای کشورهای عربی تبدیل شده است. تاکید مستمر اتحادیه‌ی عرب در بیانیه‌های خود بر ضرورت واگذاری جزایر به امارات، که احياناً حتی به امضای متحدین منطقه‌ای ایران هم‌چون عراق، سوریه و لبنان می‌رسد،



۳

دیالکتیک

چهاربعدی

گذار به هم‌گرایی

منطقه‌ای...



گواه بر این مساله است.^۱

بخشی از منازعات مسلحانه‌ی برآمده از اختلافات مرزی و ادعاهای سرزمینی میان کشورهای حاشیه خلیج فارس (صرفاً طی سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۲) در جدول ذیل مورد اشاره قرار گرفته است تا نشان دهد که این معضل تا چه میزان به واگرایی طرف‌های منطقه‌ای کمک نموده است. جالب آن که این جدول، دیگر کشورهای غرب آسیا (شامل منازعات یمن با سعودی، لبنان، فلسطین و سوریه با رژیم اسرائیل؛ و منازعات کردهای عراق، سوریه، ترکیه و ایران با دولت‌های مرکزی خود) را پوشش نداده است.

ردیف	نام کشورهای درگیر	تعداد جنگ‌ها و برخوردهای مرزی
۱	ایران-عراق	تعداد برخوردهای مرزی بی‌شمار و جنگ هشت‌ساله ۱۹۸۰-۱۹۸۸
۲	عراق-کویت	حداقل ۲۰ برخورد مرزی از سال ۱۹۷۳-۱۹۹۳ و جنگ تمام‌عیار ۱۹۹۰
۳	عربستان-عراق	جنگ خلیج فارس ۱۹۹۱
۴	عربستان-قطر	برخورد سپتامبر ۱۹۹۲
۵	قطر-بحرین	برخورد ۲۶ آوریل ۱۹۸۶
۶	عمان-امارات متحده عربی	برخورد ۸ نوامبر ۱۹۹۲
۷	فجیره-شارجه (داخل امارات متحده)	برخورد مه ۱۹۹۲

نمودار شماره ۲: جنگ‌های سرزمینی در آسیای غربی در یک‌صدسال اخیر (جلیل روشن، ۱۳۸۲، ص. ۶۹)

در هر صورت این اختلافات که خود از آب‌شخورهای متفاوتی هم‌چون مساله‌ی هویت، جمعیت، پرستیز و اقتصاد (نفت، منابع طبیعی و ...) متاثر می‌شوند، مانع مهم فراروی هم‌گرایی منطقه‌ای خواهند بود. سخن پایانی در حوزه‌ی ساختارهای درون منطقه‌ای این است که مجموع مولفه‌های

۱. اختلاف بر سر مالکیت ارنودرود، حاکمیت بر خوزستان و جزایر سه‌گانه، از مهم‌ترین بهانه‌های رژیم بعث عراق در تهاجم هشت‌ساله به ایران بود.



ساختاری فوق در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ژئوپلیتیک، ساخت منطقه‌ای کاملاً نامتجانسی را به میراث گذاشته است که راه را بر هرگونه ترتیبات هم‌گرایانه دشوار خواهد ساخت. این ساختار به صورت دیالکتیک، تضادها و تناقضات و دگرستیزی‌های موجود را تشدید کرده و تعمیق خواهد بخشید. طبیعتاً این خوانش‌ها و قرائت‌های خرده‌هویت‌گرایانه‌ی مبتنی بر بازی «مجموع-صفر» - و نه صرف تکثر - است که گسل‌های واگرایی را فعال نموده‌اند. به‌عنوان یک بررسی موردی، تضادهای میان ایران و سعودی از تمامی مولفه‌های ساختاری فرهنگی-گفتمانی مذهبی (سنی-شیعی)، زبانی (عربی-فارسی) و نژادی (سامی-آریایی)، ساختار سیاسی (ماهیت رژیم سیاسی «استبدادی-مردم‌سالار، سکولار-اسلام‌گرا»)، ساختار امنیتی (نگرش‌های واقع‌گرایانه و اتکا به قدرت‌های فرامنطقه‌ای)، ساختار اقتصادی (سطح نازل وابستگی متقابل اقتصادی و مکمل نبودن نیازهای اقتصادی متقابل) و ساختار ژئوپلیتیکی (عدم انطباق مرزهای جغرافیایی و مرزهای ادراکی-هویتی و اختلافات سرزمینی^۱) تغذیه شده و راه را بر تقارب دو طرف (به‌عنوان دو بازیگر اصلی گفتمان‌ساز و منطقه‌ساز در غرب آسیا) و بالطبع برداشته شدن گام‌های ابتدایی منطقه‌گرایی و پس‌از آن هم‌گرایی منطقه‌ای مسدود کرده است.

۲،۲،۲. منابع ساختاری فرامنطقه‌ای (بین‌المللی)

جدا از منابع ساختاری درون منطقه‌ای، ساختار نظم بین‌المللی که طبیعتاً اقتضات خود را از ورای فضای منطقه‌ای بر روندهای درون منطقه‌ای تحمیل می‌نماید، نقش به‌سزایی در پویای‌های واگراییانه-هم‌گرایانه خواهد داشت. در این میان، اهمیت فائده‌ی خاورمیانه به‌طور عام و آسیای غربی به‌نحو خاص در حوزه‌های سیاست، اقتصاد و امنیت جهانی و بین‌المللی به‌طور طبیعی وزن مداخله‌ی ساختار فرامنطقه‌ای در تحولات آن را طی چند دهه‌ی گذشته افزایش و ارتقا داده است. به‌عنوان نمونه از بیش از یک‌صدسال پیش تاکنون، چهار نظم بین‌المللی مهم هم‌چون: «ساختار چندقطبی کلاسیک استعماری»، «ساختار دوقطبی پس از جنگ جهانی دوم»، «ساختار تک‌قطبی بعد از جنگ سرد» و در نهایت «نظم در حال گذار فعلی از ۲۰۰۳ تاکنون مبتنی بر پیدایش قدرت‌های جدید جهانی (ملی و منطقه‌ای)» ظهور یافته‌اند که هر یک، رخت تأثیرات خاص خود را بر تن جهان سیاست آسیای غربی

۱. به‌طور خاص در مساله‌ی جزایر سه‌گانه، عربستان سعودی آن را به‌مثابه یک مساله‌ی عربی (و نه ملی) و به‌مثابه بخشی از امنیت ملی خود و امنیت امت عربی تعریف می‌کند.

پوشانده‌اند.

«اشغال فیزیکی»، «استعمار» و «استثمار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی» و «رژیم‌های قیمومیت و وصایت» در ساختار نخست که به فقدان استقلال بازیگران منطقه‌ای انجامیده بود، اساساً سخن گفتن از هرگونه هم‌گرایی منطقه‌ای را سالبه به انتفای موضوع کرده بود. در دوره‌ی نظم دوم بین‌المللی نیز اساساً خود ساختار، عامل انشقاق و بلوک‌بندی میان کشورهای منطقه بر اساس گرایش هر یک به دو بلوک قدرت (ایران، کشورهای حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس، ترکیه، اردن و یمن شمالی در بلوک غرب و در مقابل سوریه، یمن جنوبی و عراق در بلوک شرق) شده و تقابل‌های بالقوه‌ی میان ایشان را بالفعل نموده بود. ساختار سوم نیز تا حدودی از کارکرد مشابه نظم پیشین و برپایه‌ی تقابل بازیگران مخالف سلطه‌ی غرب در منطقه (شامل ایران، سوریه، عراق و جنبش‌هایی هم‌چون حزب‌الله، حماس و سازمان القاعده) و کنش‌گران هم‌پیمان با قدرت‌های فرامنطقه‌ای (شامل دیگر بازیگران منطقه‌ای) پایه‌گذاری شد و به‌موازات آن، هژمونی طلبی و رویکرد میلیتاریستی ابرقدرت باقی‌مانده پس از جنگ سرد (ایالات متحده) در حوزه‌ی منطقه‌ای، منازعات موجود در آسیای غربی را شدت و عمق بخشید. دوره‌ی چهارم - که هم‌اینک در آن به سر می‌بریم - آنا‌رشی برآمده از «گذار ساختاری» در حوزه‌ی نظام بین‌المللی که آکنده از عدم تعین و نوسان در شکل‌گیری بلوک‌های قدرت است، تحولات و روندها در منطقه بسیار حساس غرب آسیا را دستخوش آشفتگی و هرج‌ومرج گسترده ساخته و به شبکه‌ای از مناسبات خصمانه و تضادهای تصاعدی بی‌سابقه میان بازیگران رسمی و غیررسمی انجامیده است. با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌توان مدعی شد که گذار به هم‌گرایی در غرب آسیا بدون یک‌پارچه‌سازی، هم‌جنس‌سازی و هم‌سوسازی ساختارهای یادشده در منطقه و نیز کاستن از دایره‌ی تاثیرگذاری ساختار نظم بین‌المللی بر مقدرات منطقه‌ای قابل تصور نخواهد بود.

۲,۳. منابع محیطی (محیط درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای)

با گذار از منابع کارگزاری و ساختاری باید به این مساله توجه داشت که منابع محیطی نیز با قبض و بسط‌های تحولاتی خود و با تحمیل اقتضائات، محدودیت‌ها و فرصت‌های متعدد و متغیر بر کنش‌گر انسانی، عامل مهمی در تحدید ماهیت پویش‌های هم‌گرایانه یا واگرایانه هستند. با این حال از آن‌جا که تحولات محیطی، گاهی برآمده از درون مرزهای جغرافیایی منطقه‌ای، و گاهی بازتابی از کنش‌های بازیگران خارجی (فرامنطقه‌ای) هستند، لذا به‌طور طبیعی مطالعه‌ی ماهیت و کیفیت تاثیربخشی این منابع برعهده‌ی حوزه‌هایی چون سیاست داخلی، سیاست



خارجی، مطالعات منطقه‌ای، روابط بین‌الملل، امنیت‌پژوهی و تاریخ سیاسی است. تحولات محیطی با افزودن وزن استقلالی خود بر پویای منطقه‌ای، بر دو بعد کارگزاری و ساختاری موثر در این پویاها نیز تاثیرگذار ظاهر می‌شوند. اگرچه منابع محیطی عموماً یا زابیده‌ی اراده (در مفهوم جامعه‌شناسانه و نه فلسفی) کارگزار انسانی هستند یا از اقتضات ساختاری یا از ترکیب هردوی آنها ناشی می‌شوند، باین حال این مساله به معنای عدم امکان بروز رویدادها یا تحولات محیطی خارج از اراده‌ی کارگزارانه یا اقتضات ساختاری نیست. به‌دیگر بیان باید نقش خطاهای انسانی یا حتی تکنولوژیک را در بروز تحولات محیطی توجه کرده و نسبت به تاثیرگذاری آن اعتراف کرد. به‌عنوان نمونه، حوادثی هم‌چون مساله‌ی فرودگاه جده در فروردین ۱۳۹۴، حادثه‌ی مرگ‌بار منا (که هر دو حادثه ممکن است کاملاً سهوی رخ داده باشند) و در نهایت، حمله به سفارت سعودی در تهران (با صرف نظر از نقش آفرینی و وزن هر یک از منابع کارگزاری-ساختاری در شکل‌گیری آنها) نقش بارزی در تشدید و تعمیق اختلافات متقابل میان دو قدرت بزرگ منطقه‌ای و به‌گونه‌ی دیالکتیکی و تشدید گسل‌های ساختاری-کارگزاری و اگرایی میان ایشان و حتی تشدید و اگرایی در سطح مناسبات ایران و جهان عرب داشته است.

مساله این‌جاست که تاکنون هیچ دلیل متقنی از سوی دو طرف، مبنی بر ازپیش‌طراحی‌شده‌بودن سه حادثه‌ی فرودگاه جده، حادثه‌ی منا و حمله به سفارت سعودی در ایران اقامه نشده و هر چه هست، اتهام‌زنی‌های متقابلی است که بیش از آن‌که حجیت حقوقی داشته باشد، ارزش سیاسی دارد. باین حال سه رویداد مزبور منجر به تعمیق گسل‌های ساختاری-کارگزاری و اگرایی و به‌نوبه‌ی خود موجب رخ دادن تحولات محیطی و اگرایی‌های جدیدی شده و چرخه‌ی و اگرایی و تضاد را استمرار بخشیده است.

هم‌چنین امکان برخوردهای تصادفی (و نه الزاماً ازپیش‌طراحی‌شده‌ی) نظامی در بحران‌های موجود در منطقه، هم‌چون بحران عراق و سوریه می‌تواند در تعمیق، تسریع و تشدید پویای و اگرایی‌های فوق‌العاده تاثیرگذار باشد. به‌عنوان نمونه، هرگونه برخورد نظامی اتفاقی و تصادفی میان ایران و سعودی در مناطق بحرانی آسیای غربی یا مرزهای آبی مشترک می‌تواند به سهولت، طرفین را وارد جنگی ویران‌گر کرده یا لاقلاً منجر به تشدید مخاصمات و بحران‌های فی‌مابین شود. در نتیجه لازم نیست که هر رویداد یا تحولی لزوماً برآمده از اراده‌ی کارگزار یا اقتضات ساختار باشد.

نتیجه‌گیری

مساله‌ی هم‌گرایی میان بازیگران سیاسی اگرچه قدمتی دیرینه دارد، با این حال به‌مثابه یک مساله‌ی نظری و آکادمیک در حوزه‌ی روابط بین‌الملل، پس از جنگ جهانی دوم مورد توجه جدی قرار گرفته است. مدعای این پژوهش آن است که گذار به پویای هم‌گرایی میان بازیگران منطقه‌ای، نیازمند طرحی است که از آن به «الگوی چهاربُعدی گذار به هم‌گرایی» یاد می‌شود. منابع کارگزارانه (بینشی و انگیزشی)، منابع ساختاری و در نهایت منابع محیطی، چهار ضلع تحول هم‌گرایانه میان بازیگران منطقه‌ای هستند. منابع کارگزارانه به‌نوبه‌ی خود به دلیل نشأت گرفتن از دو منبع متمایز - و البته نه الزاماً متضاد - شناخت‌ها و انگیزه‌ها، به منابع بینشی و انگیزشی تقسیم می‌شوند. منابع بینشی: نقش شناخت‌ها، اعتقادات، برداشت‌ها، باورها، پیش‌فرض‌های ذهنی، جهان‌بینی، مبانی پارادایمی، نظام فکری، نگرش‌ها و رویکردهای نظری؛ و منابع انگیزشی: تاثیر انگیزه‌ها، ارجحیت‌ها، احساسات، خلیات، عواطف، انفعالات، منافع فردی، حزبی و گروهی، ویژگی‌های خاص شخصیتی ژنتیکی و اکتسابی، شیوه و سبک راهبری، تیپ شخصیتی و ... را در سودهی به پویای هم‌گرایی منطقه‌ای مورد واکاوی قرار می‌دهند. به‌ویژه آن‌که وزن عوامل کارگزارانه در شکل‌دهی به تحولات و پویای هم‌گرایی منطقه‌ی غرب آسیا در مقایسه با اروپا، امریکای شمالی و جنوبی و شرق و جنوب شرق آسیا بسیار موثرتر است. منابع ساختاری نیز در دو حوزه‌ی درون و برون منطقه‌ای و در سطوح فروملی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌توانند از مهم‌ترین عوامل موثر بر تحولات و روندهای موجود در آسیای غربی به شمار بیایند.

در نهایت، منابع محیطی داخلی و خارجی می‌توانند تاثیر مستقلانه و فارغ از ضریب دیالکتیکی دو منبع کارگزاری-ساختاری، بر روند تحولات و پویای هم‌گرایی منطقه‌ای داشته و به‌عنوان ضلع مهمی از منابع موثر در پویای هم‌گرایی منطقه‌ای ایفای نقش نمایند.



منابع

منابع فارسی و عربی

- روشن، ج. و سیف‌زاده، ح. (۱۳۸۲). تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس. تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- دهقانی فیروزآبادی، ج. (۱۳۹۱). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: سمت.
- صدرالدین الشیرازی، م. (۱۴۲۸ق). الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه. (ج ۸). قم: طلیعه نور.
- صدرالدین الشیرازی، م. (۱۳۷۵). رسائل فلسفی صدرالمتألهین (رساله خلق الاعمال). ح. ناجی اصفهانی (به اهتمام). تهران: انتشارات حکمت.
- طباطبایی، م. ح. (۱۳۵۹). اصول فلسفه و روش رئالیسم. (ج ۳). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- قوام، ع. ع. (۱۳۸۴). روابط بین الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها. تهران: سمت.
- ماکیاوی، ن. (۱۳۸۸). گفتارها. م. ح. لطفی (مترجم). تهران: خوارزمی.
- مشیرزاده، ح. (۱۳۸۸). تحول در نظریه‌های روابط بین الملل. تهران: سمت.
- هابز، ت. (۱۳۸۰). لویاتان. ح. بشیریه (مترجم). تهران، نشر نی.

منابع لاتین

- Atkins, S.E. (2004). *encyclopedia of modern worldwide extremists and extremist groups*, Westport, Conn: Greenwood Press.
- Bohner, G. & Michaela W. (2002). *Attitudes and attitude change*, Hove, UK: Psychology Press. New York: Taylor & Francis.
- Brauch, H.G. (2008). *Globalization and environmental challenges: reconceptualizing security in the 21st century*. Berlin; New York: Springer.
- Capannelli, G. & Masahiro, K. (2014). *The political economy of Asian regionalism*. New York: Springer Science and Business Media.
- Cohen, S.B. (2003). *Geopolitics of the world system*. Lanham: Rowman & Littlefield Publishers.
- johnson, Ch. (۱۹۶۸). *revolutionary change*. London, University of London.
- Michelmann, H.J. & Panayotis, S. (1994). *European integration: theories and approaches*. Lanham, Md.: University Press of America.
- Preusse, H.G. (2004). *The new American regionalism*. Cheltenham, UK; Northampton, MA, USA: Edward Elgar.
- Rosenau, J.N. (1971). *The scientific study of foreign policy*. New York: Free Press.

- Sears, D.O; Leonie, H. & Robert, J. (2003). *Oxford handbook of political psychology*. Oxford; New York: Oxford University Press.
- Waltz, K.N. (1979). *Theory of international politics*, Reading, Mass.: Addison-Wesley Pub. Co.
- Wiener, A. & Thomas, D. (2009). *European Integration Theory*, Oxford University press.
- Kavoossi, M. (2000). *The globalization of business and the Middle East: opportunities and constraints*, Westport, Conn.: Quorum.
- Scott, C.A.& Rob, Sh. (2011). *The oil kings: how the U.S. Iran, and Saudi Arabia changed the balance of power in the Middle East*. New York: Books on Tape.
- Antonopoulos, P. & Cottle, D. (2017). *Syria The Hegemonic Flashpoint Between Iran and Saudi Arabia?* Vij Books.

منابع اينترنتى

- صحيفه السفير. (٢٠١٥). محمد بن سلمان... مهندس الحرب ضدّ اليمن:
<http://assafir.com/article/415959>
- صحيفه رأى اليوم. (٢٠١٧). عبد البارى عطوان، لماذا الشيخ محمد بن زايد الأكثر سعادة بتولى الأمير بن سلمان ولاية العهد فى السعودية؟:
<http://www.raialyoum.com/?p=696829>
- موقع العربية. (٢٠١٧). شاهد اللقاء الكامل لولى ولى العهد السعودى:
<https://goo.gl/yzxExS>



References

- Al Arabiya. (2017, May 1). *Watch the full meeting of the Saudi Crown Prince*. Retrieved from <https://goo.gl/yzxExS>.
- Antonopoulos, P. & Cottle, D. (2017). *Syria the Hegemonic Flashpoint Between Iran and Saudi Arabia?* Vij Books.
- Atkins, S.E. (2004). *Encyclopedia of Modern Worldwide Extremists and Extremist Groups*. Westport, Conn: Greenwood Press.
- Atwan, A. (2017, June 21). *Why is Sheikh Mohamed Bin Zayed more happy by Amir bin Salman taking over the crown prince role in Saudi Arabia?* Retrieved from <http://www.raialyoum.com/?p=696829>.
- Bohner, G. & Michaela W. (2002). *Attitudes and Attitude Change*. Hove, UK: Psychology Press.
- Brauch, H.G. (2008). *Globalization and Environmental Challenges: Reconceptualizing Security in the 21st Century*. New York: Springer.
- Capannelli, G. & Masahiro, K. (2014). *The Political Economy of Asian Regionalism*. New York: Springer Science and Business Media.
- Cohen, S.B. (2003). *Geopolitics of the World System*. Lanham: Rowman & Littlefield Publishers.
- Dehghani Firuzabadi, J. (2012). *Foreign policy of the Islamic Republic of Iran*. Tehran: Samt.
- Ghavam, A. A. (2005). *International relations, theories and approaches*. Tehran: Samt.
- Hobbes, T. (2001). *Leviathan*. (H. Bashirieh, Trans.). Tehran: Ney Publication.
- Johnson, Ch. (1968). *Revolutionary Change*. London: University of London.
- Kavoossi, M. (2000). *The Globalization of Business and the Middle East: Opportunities and Constraints*. Westport, Conn.: Quorum.
- Machiavelli, N. (2009). *Discourses*. (M. H. Lotfi, Trans.). Tehran: Kharazmi.
- Michelmann, H.J. & Panayotis, S. (1994). *European Integration: Theories and Approaches*. Lanham, Md.: University Press of America.
- Moshirzadeh, H. (2009). *Development of theories of international relations*. Tehran: Samt.
- Preusse, H.G. (2004). *The New American Regionalism*. Cheltenham, UK: Edward Elgar.
- Rosenau, J.N. (1971). *The Scientific study of Foreign Policy*. New York: Free Press.
- Roshan, J. and H. Seifzadeh. (2003). *Structural conflicts in the Persian Gulf region*. Tehran: Scientific Research and Middle East Strategic Studies Center.
- Sadr al-Din Shirazi, M. (1996). *Sadr al-Muta'allihin's philosophical essays*. (H. Naji Esfahani, Ed.). Tehran: Hekmat Publication.
- Sadr al-Din Shirazi, M. (2007). *Al-Hikmat al-muta'aliya fi l-asfār al-arba'a*. Vol. 8. Qom: Tali'eh Noor.
- Sahifat al-Safir. (2015, April 29). *Muhammad Bin Salman ... engineer of the*



war against Yemen. Retrieved from <http://assafir.com/article/415959>.

Scott, C.A. & Rob, Sh. (2011). *The Oil Kings: How the U.S. Iran, and Saudi Arabia Changed the Balance of Power in the Middle East*. New York: Books on Tape.

Sears, D.O; Leonie, H. & Robert, J. (2003). *Oxford Handbook of Political Psychology*. Oxford: Oxford University Press.

Tabataba'i, M. H. (1980). *Principles of philosophy and the method of realism*. Vol. 3. Qom: Islamic Publication Office.

Waltz, K.N. (1979). *Theory of International Politics*. Reading, Mass.: Addison-Wesley Pub. Co.

Wiener, A. & Thomas, D. (2009). *European Integration Theory*. Oxford: Oxford University Press.

